

دو فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادبیات
فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا
س ۱۰، ش ۲ (پیاپی ۲۱)، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

فقر و غنا در مثنوی معنوی با تاکید بر آیات قرآن و احادیث

شهلا حاج طالبی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران

سید محمد امیری

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران

چکیده

فقر و غنا از موضوعاتی است که همواره بحث‌های مختلفی پیرامون آن مطرح شده و هر کس بر اساس برداشت و دیدگاه خاص خود آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است.

فقر به معنای حاجت و نیاز و فقیر به معنای حاجتمند است. احتیاج را از آن جهت فقر گفته‌اند که به منزله شکسته شدن ستون فقرات (فقار ظُهر) است. در مقابل، غنا به معنای کفایت و بی‌نیازی است. در قرآن کریم، فقر و غنا به دو گونه مطرح شده است: یک دسته از آیات به فقر مالی و مادی اشاره دارند و دسته دیگر آیاتی هستند که به معنایی فراتر از معانی مالی و مادی اشاره دارند. مولانا نیز در مثنوی ارزشمند خود به دو موضوع فقر و غنا اشاره کرده است. او استغنا را به دو شاخه استغنای حق و استغنای بنده تقسیم کرده و فقر را به شیوه‌های گوناگون ستوده است. مقصود مولانا از فقر، محتاج بودن به پروردگار و بی‌نیاز بودن از خلق است؛ بنابراین فقر در این معنا فخر محسوب می‌شود به مصداق حدیث «الفقرُ فخری».

در این پژوهش سعی بر آن است که ضمن بر شمردن انواع فقر و غنا، این دو موضوع (فقر و غنا) از منظر قرآن و احادیث نیز بررسی شده سپس ابیاتی از مثنوی که به این دو موضوع اشاره کرده‌اند برای روشن تر شدن بحث آورده شود.

واژگان کلیدی: غنا، فقر، قرآن، احادیث، مثنوی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۷

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۲/۲۳

Email: hajtalebi@yahoo.com

۱- مقدمه

«فقر» در لغت به معنای احتیاج و تنگدستی است و در اصطلاح صوفیه عبارت است از فنا فی الله و اتحاد قطره با دریا و این نهایت سیر و مرتبه کاملان است و آنچه گفته‌اند: «الفقر سواد الوجه فی الدارین» (در هر دو جهان، فقر سیاه روی می‌باشد). عبارت از آن است که سالک به کلی فانی فی الله شود. «(لاهیجی، ۱۳۷۴: ۹۹) در شرح تعرف نیز در تعریف فقر و حقیقت آن، چنین آمده است: «حقیقت فقر، نیازمندی است و بنده جز نیازمند نباشد. غنی به حقیقت حق است و فقیر به حقیقت خلق.» (مستملی بخاری، ۱۳۶۶، ج ۳: ۱۲۳۹) اما «استغنا» در لغت به معنای بی‌نیازی خواستن و بی‌نیاز گشتن است و در اصطلاح صوفیه عبارت است از بی‌نیازی که لازمه‌ی آن قطع علاقه از حطام و بهره‌های دنیا از جاه، مقام و منال است. (سجادی، ۱۳۷۰: ۸۶)

در قرآن کریم، فقر و غنا به دو گونه مطرح شده است: یک دسته از آیات به فقر مالی و مادی اشاره دارند؛ مانند: «پس از گوشت آنها بخورید و بینوای فقیر را نیز طعام نمائید.» (حج/ ۲۸). «انفاق شما برای فقرایی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته‌اند و از شدت خویشتن داری، افراد ناخودآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندارند.» (بقره/ ۲۷۳). «زکات‌ها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای جمع آوری آن زحمت می‌کنند.» (توبه/ ۶۰). «این اموال برای فقرای مهاجری است که از خانه و کاشانه و اموال بیرون رانده شدند.» (حشر/ ۸)

اما آیات دیگری هستند که فقر و غنا را به معنایی فراتر از معنای مالی و مادی آن اشاره دارند. قرآن کریم می‌فرماید: «ای مردم شما فقرا و نیازمندان به خدا هستید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است.» (مائده/ ۱۵)

مرحوم علامه طباطبایی در خصوص این آیه می‌فرماید: «خداوند در این جمله فقر را منحصر در ایشان، و بی‌نیازی را منحصر در خود کرد، پس تمامی انحای فقر، در مردم، و تمامی انحای بی‌نیازی، در خدای سبحان است؛ و چون فقر و غنا عبارت از فقدان و وجدان است، و این دو، دو صفت متقابل یکدیگرند، ممکن نیست موضوعی از هر دو خالی باشد، چیزی که تصور شود، یا فقیر است، و یا غنی. لازمه انحصار فقر در انسان و انحصار غنا در خدا، انحصاری دیگر است و آن عبارت از این است که: انسان‌ها منحصر در فقر باشند و خدا منحصر در غنی. پس انسان‌ها غیر از فقر ندارند، و خدا غیر از غنی ندارد.» (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۱۷: ۳۲) فقر الی الله مقوم انسان است. فقیر به معنای صحیح کلمه کسی است که ستون فقراتش شکسته و برای ایستادن بر پای خویش، توانی و امکانی ندارد و مانند کسی که دچار قطع نخاع است قیام و حرکت او جز با کمک دیگری، نامیسر

است. از این رو حادثه های تلخ را «فاقره الظهر» گویند و قرآن کریم نیز در ترسیم قیامت از چهره های گرفته و غمگین خبر می دهد که در انتظار «فاقره» یعنی حادثه ای کمرشکن هستند: «و در آن روز صورت هایی عبوس و در هم کشیده است، زیرا می داند عذابی در پیش دارد که پشت را در هم می شکند. (قیامت / ۲۴ و ۲۵) و چون انسان در تمام هویت خویش وابسته به غنای محض، یعنی خدای سبحان است و از طرف دیگر، سایر شئون علمی و عملی بشر تابع هویت اوست، پس انسان در ذات و صفت و فعل و اثر خود نیازمند است. (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۱۴: ۱۴۳-۱۴۴)

۲- بحث و بررسی

۲-۱- فقر از دیدگاه اولیا دین:

در اینکه فقر بر چند قسم است در کلام بزرگان اختلافاتی دیده می شود. برخی آن را چهار نوع به شرح زیر دانسته اند:

اول: نیاز ضروری که شامل همه موجودات است، و آن وجود آنهاست مادامی که در دنیا هستند. آیه شریفه: «ای مردم شما فقرا و نیازمندان به خدا هستید؛ تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است.» (فاطر / ۱۵) به این معنا اشاره دارد.

دوم: نیازمند به امکانات زندگی از قبیل غذا و پوشاک و مانند آن است و آیه: «(اتفاق شما) برای فقرایی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند؛ و از شدت خویشتن داری، افراد ناآگاه آنها را بی نیاز می پندارد.» (بقره / ۲۷۳)، ناظر بر آن است.

سوم: فقر به خداست؛ مانند سخن موسی (ع) که عرض کرد: «پرودگارا هر خیر و نیکی بر من فرستی به آن نیازمندم» (قصص / ۲۴)، به همین اشاره دارد.

چهارم: فقر به نفس است که بدترین نوع آن به شمار می رود و پیامبر (ص) که فرمود: «فقر نزدیک به کفر است»، به همین معناست. (مجلسی، ج ۶۹: ۳۰-۳۳)

اما به طور کلی در کلام پیامبر (ص) دو فقر ممدوح و مذموم مشاهده می شود که حضرت به یکی افتخار می کند و می فرماید: «فقر افتخار من است و به آن بر سایر پیامبران افتخار می کنم» (همان / ۳۳). روشن است که این همان فقری است که نسبت به خالق هستی دارد و تمام وجود و عوارض وجودی اش از ناحیه اوست. اما دیگری فقر مذموم است؛ آنجا که می فرماید: «از فقر به تو پناه می برم.» (همان: ۳۲)، در واقع دست نیاز به سوی غیر خدا دراز کردن است که ملازم روی گردانی از خدا و جهالت نسبت به کمال و کرم اوست. اینجاست که انسان به کفر نزدیک می شود و به همین جهت امام صادق (ع) نیز می فرماید: «فقر نزدیک به کفر است.» (حرعاملی، ج ۱۵: ۳۶۶) وقتی که انسان موجود دیگری غیر از

خدا را به رفع حاجت خود طلب کند و خدا را دخیل نداند به معنای کفران و ناسپاسی است.

۲-۲- مفهوم فقر در قرآن کریم

چون فقیران در شمار اصنافی که زکات به آنها تعلق می‌گیرد، جای دارند، فقها و مفسران مسأله فقر را از نظر مفهوم و حدود آن مورد توجه قرار داده‌اند و در مقام بیان تفاوت فقیر و مسکین در آیه ۶۰ سوره توبه به بحث پرداخته‌اند.

«انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیها و المولفه قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضه من الله و الله علیم حکیم.» (توبه/ ۶۰) صدقات برای فقیران است و مسکینان و کارگزاران جمع آوری آن و نیز برای به دست آوردن دل مخالفان و آزاد کردن بندگان و قرض داران و انفاق در راه خدا و مسافران نیازمند و آن فریضه‌ای است از جانب خداوند و خدا حکیم داناست.

یکسان بودن معنای فقیر و مسکین

بنابر یک نظر، فقیر و مسکین دارای معنی واحد بوده و این دو لفظ مترادف می‌باشند که در این آیه هر دو به جهت تاکید در یک معنی به کار رفته‌اند (فاضل مقداد، ج ۱، ۲۳۵؛ ابن عربی، بی تا، ج ۲: ۹۶۱)

در مجمع البیان نیز این نظر از ابوعلی جبائی و ابویوسف مطرح شده است و بر این اساس اگر کسی وصیت کرد که ثلث مال من از فقرا و فلان کس باشد، در این صورت نصف آن مال که نصف ثلث باشد مال آن شخص است و نصف دیگر ثلث، مال فقرا و مساکین است، زیرا آن هر دو، یک صنف هستند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵: ۶۴)

در پاسخ به این مطلب گفته شده که تاسیس، بهتر از تاکید است. به عبارت روشن‌تر ایجاد یک معنای جدید و متفاوت از معنای فقیر برای مسکین بهتر است از اینکه گفته شود فقیر و مسکین به یک معنا هستند و در کنار هم قرار گرفتن آنها به منزله تاکید است. (حسینی جرجانی، ج ۱: ۲۹۷-۲۹۸) و ظاهر آیه دال بر این است که مسکین، غیر از فقیر است. (طبرسی کبهراسی، ج ۴: ۲۰۵)

۲-۳- اقسام فقر در قرآن کریم و مثنوی مولانا

فقر به معنای نداری و نیازمندی در ابعاد و زمینه‌های گوناگون زندگی آدمی، مفاهیم مختلفی را در بر می‌گیرد و دارای درجاتی است که با ملاحظه فقر در قرآن و روایات می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۲-۳-۱- فقر ذاتی

بر اساس فرهنگ ادیان آسمانی و دیدگاه عرفا و فلاسفه الهی، جز خداوند همه موجودات

جهان فقیر و نیازمندند. این نیاز و حاجت در همه جهات برای انسان تا زمانی که در دنیا هست، موجود می‌باشد و بلکه در همه موجودات این حاجت و نیاز هست. خداوند تنها موجود بی‌نیازی است که از توانگری ذاتی برخوردار است.

چنان که در قرآن کریم نیز به این مطلب اشاره رفته است: «یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید»

(فاطر ۱۵)؛ ای مردم شما همگی نیازمند خدایید، تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه ستایش است. نیز در جای دیگر آمده است: «و الله الغنی و انتم الفقراء» (محمد/ ۳۸) خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید.

این فقر یک صفت نیست بلکه در فطرت و خمیر مایه آدمی نهفته است و طلب کمال برخاسته از آن است و هر قدر انسان از این نیازمندی آگاهی بیشتری پیدا کند، به خداوند نزدیک‌تر می‌شود و به درجات بالاتری از کمال دست می‌یابد. بنابراین، پیامبران و امامان فقیرترین انسان‌ها بودند و بر این فقر خود نیز افتخار می‌کردند.

حضرت رسول اکرم (ص) در دعایی می‌فرماید: «اللهم أغنی بالافتقار إلیک، و لا تفقرنی بالاستغناء عنک». (مجلسی ج ۶۹: ۳۰)؛ الهی مرا با نیازمندی به سوی خودت غنی گردان و نیازم را سرشار و نیز مرا در بی‌نیازی از خودت فقیر بگردان که خود را از تو بی‌نیاز بدانم.

اشعار عارفان واقعی نیز از اعتراف به چنین نیازمندی آکنده است. به طور طبیعی چنین افرادی خود را از همه موجودات جهان بی‌نیاز احساس می‌کنند.

فقر ذاتی در مثنوی

مولانا در مثنوی از فقر سخن به میان آورده و به شیوه‌های گوناگون آن را ستوده است: «مقصود مولانا از فقر، نیازمندی به حق و بی‌نیازی از خلق است. فقر، بدین معنی فخر است، زیرا سالک را بر طلب کمال بر می‌انگیزد، از آن جهت که حق تعالی مجمع یا مجموع صفات خیر و کمال است و نیازمندی به او موجب آن می‌شود که راهرو طریقت، از وی بخواهد تا کمال ممکن را بر او آفاقه کند و به اوصاف خیر کلی بیاراید. این کس به علو شخصیت خود وقوف دارد و نقص خود را به کمال خیر مطلق و وجود مستغنی و بی‌نیاز حق می‌سنجد و به همان نسبت نقصان و نیازمندی آفرینش را به چشم خرده بین در می‌یابد.» (فروزانفر، ۱۳۷۵، ج ۳: ۱۰۰۱)

به اعتقاد مولانا فقر ذاتی چون متضمن استغنائی از خلق است، باعث عزت و سربلندی است، نه خواری، آنچه باعث خواری و ذلت می‌شود دست دراز کردن به سوی دیگران است ولی درویش، گرد نیاز و حاجت را از خود پاک کرده و در دو جهان عزیز شده است.

فقر فخری از گزاف است و مجاز
نی، هزاران عز پنهان است و ناز
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۳۵۷)
درویشان نیز از روزی ای نزد خداوند بهره مند می‌شوند که همانا بی‌نیازی قلبی و اعتماد
برحق است که این از ملک دو جهان برتر و گرامی‌تر است:

کار درویشی ورای فهم توست
سوی درویشی بمنگر سست سست
زان که درویشان ورای ملک و مال
روزی ای دارند ژرف از ذوالجلال
(همان: ۲۳۵۲-۲۳۵۳)

همچنین مولانا معتقد است که آدمی اگر می‌خواهد از زندان دنیا رهایی یابد و خود را
از سختی‌ها آسوده کند، باید بفهمد که در برابر حق تعالی فقیر است و خود و هر آنچه در
اختیارش است، به خداوند تعلق دارد:

آدمی در حبس دنیا زآن بود
تا بود که افلاس او ظاهر شود
مفلسی ابلیس را یزدان ما
هم منادی کرد در قرآن ما
کودغاومفلس است و بدسخن
هیچ با او شرکت و بازی مکن
(همان، ج ۲، ۶۵۵-۶۵۳)

«مولانا فقر وجودی انسان را که نوعی فقر ذاتی محسوب می‌شود به الف تعبیر می‌کند،
زیرا الف هیچ نشان و علامتی ندارد و از جمیع تعینات عریان است.» (زمانی، ۱۳۸۴، ج ۶:
۶۲۰) دل انسان نیز همچون میم تنگ است. ام که هستی ماست، خود در تنگناست و به
همین علت ما پیوسته میان غفلت و دلتنگی به سر می‌بریم:

چون الف چیزی ندارم ای کریم
جز دلی دلتنگ تر از چشم میم
این الف وین میم ام بود ماست
میم ام تنگ است، الف زو نرگداست
(همان، ج ۶، ۲۳۳۰-۲۳۲۹)

۲-۳-۲ فقر واقعی و حقیقی

بر اساس تعالیم اسلام می‌توان به یک نوع دیگری از فقر اشاره نمود که از آن به فقر
واقعی و حقیقی تعبیر می‌شود و چهره خود را به صورت فقدان عمل خیر در سرای آخرت
به نمایش می‌گذارد. حدیث زیر از پیامبر اکرم (ص) به این نوع فقر مهم اشاره نموده است:
«قال رسول الله (ص) أتدرون ما المفلس؟ فقيل: المفلس فينا من لا درهم له و لا متاع له.
فقال: المفلس من امتي من ياتي يوم القيامة بصلاة و صيام و زكاة و ياتي قد شتم و قذف
هذا و أكل مال هذا و سفك دم هذا و ضرب هذا من حسنة و هذا من حسنة فإن فنيت

حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح فی النار بل قد یقال ان المفلس حقیقه هو هذا» (مجلسی، ج ۶۹: ۶)

آیا می‌دانید مفلس کیست؟ گفتند: از نظر ما، مفلس کسی است که نه درهمی دارد و نه کالایی. حضرت فرمودند: مفلس امت من کسی است که روز قیامت نماز و روزه و زکات با خود می‌آورد اما گاهی دشنام و تهمت به این زده است و مال آن را خورده و خون فلان را ریخته و بهمان را زده است. در نتیجه از حسناتش به این و آن داده می‌شود و اگر حسناتش تمام شود و هنوز خطاهایش تمام نشده باشد از گناهان آن‌ها برداشته و به او داده می‌شود و سپس در آتش افکنده می‌شود و گفته می‌شود: مفلس حقیقی همین شخص است.»

در حدیث دیگری نیز ایشان چنین فرموده‌اند: «قال رسول الله (ص) ایها الناس ... ما الصُّلُوکُ فیکم؟ قالو: الرجلُ الذی لا مالَ لَهُ فقال: بل الصُّلُوکُ حقُّ الصُّلُوکِ مَنْ لَمْ یُقَدِّمْ مِنْ مالِهِ شیئاً یحتسبه عند الله و ان کان کثیراً من بعده.» (همان؛ ج ۷۴: ۱۵۲) ای مردم به نظر شما فقیر کیست؟ عرض کردند: مردی که ثروت ندارد. فرمود: نه، فقیر حقیقی کسی است که از مال خود چیزی به حساب خدا پیش نفرستد، اگر چه پس از او مال بسیاری بماند.

امیرمومنان علی(ع) در نهج البلاغه نیز به این نوع فقر اشاره نموده‌اند: «الغنی و الفقر بعد العرض علی الله» (شریف رضی، ۱۳۷۹: ج ۴۵۲) توانگری و فقر واقعی آنگاه معلوم می‌شود که اعمال به پیشگاه خداوند عرضه شود.

فقر واقعی در مثنوی مولانا

مولانا در مثنوی از فقر واقعی به عنوان «برگ بی‌برگی» یاد می‌کند. برگ بی‌برگی؛ یعنی سرمایه‌ی عدم تعلق به دنیا و مادیات و رهایی از بند هوای نفس و جمیع ما سوی الله و این، توشه‌ی فقیران است. چنین فقر و ذلتی که از جانب حق باشد مایه افتخار و سرافرازی است.

مرگ بی‌مرگی بود ما را حلال برگ بی‌برگی بود ما را نوال

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۳۹۲۷)

برگ بی‌برگی همه اقطاع‌اوست فقر و خواریش افتخارست و علو

(همان، ج ۳، ۴۵۱۹)

عدل خداوند اقتضا می‌کند که هیچ کس را از رحمت خود بی‌بهره نگذارد، هر چند خداوند فقیران را در ظاهر به آتش می‌افکند ولی به آنان غنای قلب می‌بخشد ولی برعکس، توانگران به ظاهر در نعمت و آسایش‌اند ولی در باطن خود در دوزخ آزمندی و حاجت

می‌سوزند.

حق تعالی عادل است و عادلان	کی کنند استمگری بر بی دلان
آن یکی را نعمت و کالا دهند	وین دگر را بر سر آتش نهند
آتشش سوزد که دارد این گمان	بر خدای خالق هر دو جهان

(همان، ج ۱، ۲۳۵۴-۲۳۵۶)

۲-۳-۳- فقر روحی و ذهنی

انسان آمیزه‌ای از جسم و روح است و همانگونه که جسم او نیازمند تغذیه و مواد لازم دیگر است، روح نیز تغذیه متناسب لازم دارد و هر کس از آن غافل بماند دچار فقر روحی که همان فقر نفس، قلب و روان آدمی است، می‌شود. این نوع فقر شاخه‌های متعددی نظیر فقر ناشی از آزمندی، فقر ناشی از مال دوستی و دنیا طلبی و بخل دارد. (حسینی، ۱۳۸۰: ۳۵)

غزالی در شرح حدیث پیامبر (ص) که فرمودند: «کاد الفقر ان یكون کفرا» (نزدیک است که فقر به کفر بینجامد)، می‌گوید: فقر، آدمی را در پرتگاه کفر قرار می‌دهد چون اولاً موجب حسادت به توانگران می‌شود و حسد هم حسنات و خوبی‌ها را از بین می‌برد، ثانیاً باعث این می‌شود که انسان فقیر در برابر ثروتمندان اظهار ذلت و خواری کند که این خود به آبرو و دین او لطمه می‌زند، ثالثاً سبب ناخشنودی به قضای الهی و ناراضی بودن از روزی می‌شود و این خود هم اگر کفر نباشد به کفر می‌کشاند. به همین دلیل، هم پیامبر خدا (ص) از فقر به خدا پناه برده لذا در دعا آمده است: «نَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ وَالْقِلَّةِ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۶۹: ۳۱)

در ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن کریم نیز آمده است که فقر، همان فقر نفسانی است که صاحبش را به کفران نعمت‌های خدا و فراموشی ذکر او می‌رساند و از آنچه که حیثیت او را چرکین می‌کند، دور نمی‌سازد و قله هم کم صبری و عدم بردباری است. (خسروی حسینی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۷۹)

فقر روحی و ذهنی در مثنوی مولانا

در قصه «اعرابی درویش و ماجرای زن او به سبب «قلت و درویشی» سخنانی که از زبان مرد اعرابی بیان می‌شود در رابطه با فقر و ارزش آن است. داستان بدین گونه است:

زن از تنگدستی معاش و تهیدستی گله آغاز می‌کند و فقر و نداری شوی خود را باز زبانی تند بازگو می‌کند و مدام او را به خاطر فقر ملامت می‌کند. زن می‌گوید: ما آنقدر

بیچاره‌ایم که اگر برای ما مهمانی برسد، باید بر رخت و جامه او دست برد زنیم تا بتوانیم از او پذیرایی کنیم (فقر ذهنی) مرد در پاسخ زن، به گذشت روزگار و ناپایداری و ناخوشی اشاره می‌کند، همچنین از فضیلت فقر سخن می‌گوید و آن را بر توانگری ترجیح می‌دهد، مرد اعرابی با توجه به حدیث معروف پیامبر که فرمودند: «الفقر فخری» فقر را مایه افتخار و مباهات خود می‌داند و از زن می‌خواهد در فقیران به خواری ننگرد، بر فقر طعنه نزند و دیدگاه خود را نسبت به فقر تغییر دهد:

گفت: ای زن، تو زنی یا بوالحسن فقر، فخر است و مرا بر سر مزین
(همان، ج ۱: ۲۳۲۴)

سپس ادامه می‌دهد که: مال دنیا از زر و سیم و ضیاع و عقار، مورد علاقه کسی است که کمبود شخصیت خود را حس می‌کند و تملکات ظاهری را پوششی بر نقایص و کاستی‌های خویش می‌داند، در حالی که فقر، کمالات باطنی آدمی را آشکار می‌سازد:

مال و زر، سر را بود همچون کلاه	کل بود او، کز کله سازد پناه
آن که زلف جعد و رعنا باشدش	چون کلاهش رفت، خوشتر آیدش
مرد حق باشد بمانند بصر	پس برهنه به، که پوشیده نظر

(همان، ج ۱: ۲۳۴۵-۲۳۴۳)

۲-۳-۴- فقر انتخابی

شک نیست در تمام جوامع، انسان‌هایی از خود گذشته و فداکار دیده می‌شوند که همه چیز را در راه صلاح و اصلاح جامعه فدا می‌کنند. افرادی که عمر خود و تمام نیروهای خداداده را وقف رفاه و هدایت دیگران می‌کنند و توقع هیچ گونه پاداش و حتی انتظار تقدیر و تشکر نیز ندارند. این گونه افراد نه از روی تنبلی و ناتوانی بلکه از روی اختیار و اراده فقر را برگزیده‌اند و با اینکه از هر گونه امکان مادی و معنوی برخوردارند لکن تمام این امکانات را در مسیر منافع عمومی به کار می‌برند و در این راه احساس خستگی و ناراحتی نمی‌کنند. روح گذشت و ایثار به اندازه‌ای در آنها قوی است که لوازم ضروری و شخصی و حتی غذای روزانه خویش را به دیگران می‌دهند و خود گرسنه به سر می‌برند.

در قرآن کریم در وصف این افراد آمده است: «و یطعمون الطعام علی حُبه مسکیناً و یتیماً و أسیراً. انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکوراً» (انسان / ۹-۸) و بر دوستی خدا به فقیر و اسیر و طفل یتیم طعام می‌دهند و گویند ما فقط برای رضای خدا به شما طعام می‌دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی هم نمی‌طلبیم.

فقر انتخابی در مثنوی مولوی

انسان باید بداند که فقر (انتخابی) پناهگاه مطمئن برای اوست. در واقع («المفلس فی امان الله» است) (انقروی، ۱۳۷۴، ج ۱۱: ۱۰۱۵)

راهزن هرگز گدایی را نزد
خضر کشتی را برای آن شکست
گرگ، گرگ مرده را هرگز گزد
تا تواند کشتی از فجار رست
چون شکسته می‌ره‌داشکسته رو
امن در فقرست، اندر فقر رو
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۷۵۷ - ۲۷۵۵)

به اعتقاد مولانا صوفی چون جامه فقر پوشد، عین فقر برای او طعام می‌شود و او نسبت به طعام‌های صوری استغنا می‌ورزد و چون صوفی عاجز و شکسته است، رحم الهی درباب او درخور است:

صوفی از فقر چون در غم شود
زانکه جنت از مکاره رسته است
عین فقرش دایه و مطعم شود
رحم قسم عاجزی اشکسته است
(همان، ۱۸۵۷ - ۱۸۵۶)

پس صوفی فقر را چاره قطعی همه‌ی قحطی‌ها و پریشانی‌ها می‌داند و آن را پیشه خود می‌سازد (فقر انتخابی) تا به نوا رسد:

صوفیی بر میخ روزی سفره دید
بانگ میزد نک نوای بی‌نوا
چرخ می‌زد جامه‌ها را می‌درید
قحط‌ها و دردها را نک دوا
(همان، ج ۳: ۳۰۰۵ - ۳۰۰۴)

۲-۴- غنا در قرآن کریم

فعل «استغنی» برای بیان زیاده روی در اعتماد آدمی به خویشتن به کار می‌رود. مفهوم اصلی آن، توانگری و ثروتمندی است. در قرآن، بر این نکته، فراوان تاکید شده است که خداوند «غنی» است، یعنی آنقدر توانگر است که او را به کس، احتیاج نیست و کاملاً متکی به خویش و خود کفا است. اما در مورد انسان، فرض چنین استغنا و بی‌نیازی مبین فقدان حس مخلوقیت و عبودیت است و بدین ترتیب، داشتن چنین حسی چیزی جز استکبار و بزرگ بینی که متضمن انکار خداست، نیست.

این واژه، لغتاً به معنی «خویشتن را دیدن»، «خود را ذاتا غنی دانستن که اقتضای طغیان و عدوان و استکبار است.» و در نتیجه به قدرت و توانایی خویش، اعتماد نامحدود

داشتن است. در آیه زیر که هدف آن وصف حالات درونی و باطنی انسان به طور کلی است؛
واژه استغنی به معنی بی نیاز بی کار رفته است:

«کلا ان الانسان لیطغی . ان رءاه استغنی» (علق / ۷۶) حقا که انسان سرکشی می کند
همین که خود را بی نیاز پندارد.

اما در آیه دیگری «استغنی» با صفت «بخل» همراه شده است: «... و اما من بخل و
استغنی و کذب بالحسنى فسینسرہ للعسرى» و اما آنکه بخل ورزید و خود را مستغنی
شمرد و [پاداش] نیکوتر را تکذیب کرد به زودی راه دشواری به او، خواهیم نمود.

با توجه به کاربرد های قرآنی واژه استغنی، همواره هر سه معنا، تواما افاده می شود: یکی
غنا و بی نیازی، دیگری اکتفا و سوم احساس ثبات.

۲-۴-۱- قرآن از «غنا» (ثروت) تعبیر به «خیر» می کند

اسلام به ثروت به عنوان یک وسیله موثر و کارساز تکیه می کند و خدای تبارک و تعالی
در قرآن کریم از «مال» تعبیر به «خیر» کرده است و می فرماید: «کتب علیکم اذا حَضَرَ
أَحَدُکُم الموت إن تَرَکَ خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین.» (بقره /
۱۸۰)

دستور داده شده چون مرگ یکی از شما فرا رسد اگر دارای متاع دنیاست وصیت کند
برای پدر و مادر و خویشان به چیزی شایسته، عدل این کارسزاوار مقام پرهیزکاران است.
و در حدیثی از امام باقر (ع) می خوانیم که: «نعم العون الدنیا علی طلب الاخره» (وسائل
الشیعه، ج ۱۲: ۱۲)

«دنیا کمک خوبی است برای رسیدن به آخرت.»

۲-۴-۲- نظر اسلام راجع به ثروت:

در اسلام مال و ثروت هیچوقت تحقیر نشده است، نه تولیدش، نه مصرف کردنش، نه
مبادله اش، بلکه همه اینها تاکید و توصیه شده و برای آنها شرایط و موازین مقرر گردیده
است و هرگز ثروت از نظر اسلام دور افکندنی نیست بلکه دور افکندنش (اسراف، تبذیر،
تضییع مال) حرام قطعی است. اشتباه از آنجا ناشی شده است که اسلام با هدف قرار دادن
ثروت، با اینکه انسان فدای ثروت شود مخالف است و سخت مبارزه کرده است، به عبارت
دیگر پول پرستی را در اینکه انسان برده پول باشد. یعنی اینکه انسان، پول را به خاطر خود
پول و برای ذخیره کردن و اندوختن بخواهد که «الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها
فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم ...» (توبه / ۳۴)

(و کسانی که طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می کنند و در راه خدا انفاق نمی کنند آنها
را به عذابی دردناک بشارت ده). که نام این حالت حرص و آز است و یا پول را فقط برای پر

کردن شکم و برای عیاشی و بیکاری و ولگردی بخواهد که نام آن شهوت رانی است (اینها را محکوم کرده). در این حالت پول خواستن توأم است با دنائت و پستی و محو شخصیت انسانی در پول و فقدان هر گونه شخصیت انسانی و شرافت معنوی. نقطه مقابل، این است که انسان پول را به عنوان یک وسیله برای فعالیت و عمل و تسهیل و تولید بخواهد. در این صورت پول، تابع هدف کلی است که انسان پول را برای آن هدف می‌خواهد.

حدیثی است از رسول اکرم (ص): نعم المال الصالح للرجل الصالح»
مولوی مضمون این حدیث را به نظم آورده می‌گوید:

مال را از بهر حق باشی حمل
نعم مال صالح گفتش رسول
آب در کشتی هلاک کشتی است
ور بود در زیر کشتی، پستی است
تشبیه ثروت و انسان به دریا و کشتی از آن نظر که در یک وضع او را غرق می‌کند و در خود محو می‌کند و شخصیت او را محو می‌سازد و در صورت دیگر نه تنها ضربه به شخصیت او نمی‌زند، وسیله‌ای منحصر است برای رسیدن به مقصد و تکمیل شخصیت خود، فوق العاده تشبیه خوبی است.

۲-۴-۳- غنا و بی‌نیازی در مثنوی

مولانا در مثنوی بحث استغنا را در دو جریان بیان می‌کند: یکی استغنای حق و دیگری استغنای بنده. در وادی استغنای الهی، سالک با تمام وجود احساس می‌کند که حق تعالی از همه چیز بی‌نیاز است. در حقیقت، خداوند به عبادات، اذکار و احوال بنده نیازی ندارد و این بنده است که به حق تعالی نیازمند و محتاج است. در این مرحله، سالک به نوعی بی‌نیازی از ما سوی الله دست می‌یابد و به دنبال آن، تنها خود را نیازمند حق تعالی می‌داند و این تا حدی به بحث فقر که آخرین مرحله از مراحل سیر الی الله است، نزدیک می‌شود.

غنا و حق

در باب استغنای حق باید از سخن پروردگار بهره برد که می‌فرماید: «من آفریدگان را بیافریدم که در حق آنان، احسان و نیکی کنم و آنها از من سودی برند، آفریدگان را نیافریدم تا فایده‌ای از آنها به من رسد. انما خلقت الخلق لیربّحوا علیّ و لم اخلقهم لاریح علیهم» (فروزانفر، ۱۳۶۶: ۵۸)

گفت پیغمبر که حق فرموده است
قصدمن از خلق، احسان بوده است
آفریدم تا ز من سودی کنند
تا ز شهدم دست آلودی کنند

نه برای آن که تا سودی کنم وز برهنه من قبایی بر کنم

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۶۳۷-۲۶۳۵)

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «یا ایها الناس أنتم الفقراء الی الله و هو الغنی الحمید» (فاطر/ ۱۵) ای مردم شما نسبت به خداوند فقیرید و تنها خداست که بی‌نیاز ستوده است. حق تعالی غنی مطلق است و جزا و همه فقیرند و خداوند در مقابل بخشش به بندگان از آنان چیزی نمی‌خواهد:

کو غنی است و جز او جمله فقیر کی فقیری بی عوض گوید که گیر

چون خداوند بی‌نیاز است، اگر خلق مجاهده و ریاضتی در راه او متحمل می‌شوند، به خاطر سعادت و تکامل روحی خودشان است و گرنه حق تعالی از همه آن‌ها بی‌نیاز است.

زان که او پاک است و سبحان وصف اوست بی‌نیاز است او ز نغز و مغز و پوست
هر شکار و هر کراماتی که هست از برای بندگان آن شه است
نیست شه را طمع بهر خلق ساخت این همه دولت خنک آن کو شناخت
آن که دولت آفرید و دو سرا ملک دولت‌ها چه کار آید ورا؟

(همان، ج ۱: ۳۱۴۳-۳۱۴۰)

همچنین در آیه سوم سوره توحید خداوند، بی‌نیاز مطلق معرفی شده است چرا که چیزی او را خلق نکرده است و به عبارت دیگر خداوند از ازل وجود داشته است. خداوند به حکم این آیه از همه چیز بی‌نیاز است به همین خاطر نازکش هیچ کس و هیچ چیز نیست.

لم یلد، لم یولد است او از قدم نه پدر دارد نه فرزند و نه عم
ناز فرزندان کجا خواهد کشید ناز بابایان کجا خواهد شنید
نیستم مولود پیرا کم به ناز نیستم والد جوانا کم گراز
نیستم شوهر نیم من شهوتی ناز را بگذار این جا ای ستی

(همان، ج ۳: ۱۳۲۲-۱۳۱۹)

غناى بنده (استغنا از ما سوى الله)

سالک با قدم گذاشتن در وادی استغنا، در می‌یابد که خداوند از همه چیز بی‌نیاز است و در عین حال، نوعی احساس بی‌نیازی از ماسوی‌الله در جانش شکوفا می‌شود. چون سالک دریافته که جهان و موجودات آن، وفایی ندارند و همه فانی هستند، بنابراین همه چیز را

بی‌واسطه از حق درخواست می‌کند و نسبت به لوازم و اسباب به استغنا و بی‌نیازی دست می‌یابد.

زین سبب بستان تو آب از آسمان
چون ندیدی تو وفا در ناودان
(همان: ۵۶۰)

مولانا این جهان را در مثل چون شاخه‌های درخت می‌داند، افراد نارسیده با آرزوهای خام، بدان می‌چسبند، ولی هرگاه همین افراد خام، پخته شوند و تکامل یابند، شاخه‌های درخت را سست تر می‌گیرند، تا آن گاه که کام جانیشان از معنویات شیرین شود. در این صورت، ملک این جهان برای آنان جذابیته‌ی ندارد و سالک نسبت به ماسوی‌الله به استغنا و بی‌نیازی می‌رسد.

این جهان همچون درخت‌است‌ای کرام	ما بر او چون میوه‌های نیم خام
سخت گیرد خام‌ها مر شاخ را	زان که در خامی نشاید کاخ را
چون بیخت و گشت شیرین لب گزان	سست گیرد شاخ‌ها را بعد از آن
چون از آن اقبال شیرین شد دهان	سرد شد بر آدمی ملک جهان

(همان، ج ۳: ۱۲۹۶-۱۲۹۳)

خداوند بی‌نیاز کننده بندگان است

خداوند تعالی در قرآن می‌فرماید:

«وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقُدْرِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ» (شوری/ ۲۷)

«هرگاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد در زمین طغیان و ستم می‌کنند، لذا به مقداری که می‌خواهد نازل می‌کند که او نسبت به بندگانش آگاه و بینا است.» این آیه شریفه می‌فرماید تقسیم روزی بر اساس حساب دقیقی است که پروردگار درباره بندگان دارد، چرا که او نسبت به بندگانش آگاه و بینا است. او پیمانانه و ظرفیت وجودی هر کس را می‌داند و طبق مصلحت او به او روزی می‌دهد، نه چندان می‌دهد که طغیان کنند، و نه چندان که از فقر فریادشان بلند شود.

شبهه به این معنی در جای دیگری از قرآن کریم آمده است آن‌جا که می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِغْفَىٰ أَلَمْ يَرَأَ أَنَّهُ اسْتَغْنَىٰ» (علق/ ۷) انسان طغیان می‌کند هرگاه احساس بی‌نیازی و غنی نماید.

در حدیثی از رسول خدا(ص) می‌خوانیم که حضرت فرمود: «إِنَّ الرِّزْقَ لَا يَجْرُهُ حَرَصٌ حَرِيصٍ وَلَا يُصَرِّفُهُ كَرُهُ كَارِهِ» (مکارم شیرازی، ج ۲۲: ۳۴۰)

رزق و روزی از سوی خداوند مقدر شده است، نه حرص حریص آن را جلب می‌کند و نه اگره افراد آن را منع می‌نماید.

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) آمده است که در پاسخ کسی که تقاضای موعظه کرده بوده فرمود:

«لَنْ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ فَالْحَرَصَ لِمَاذَا...؟» (همان: ۳۴۰) هرگاه رزق قسمت شده است پس حرص برای چیست؟...

مولانا نیز در مثنوی بیان می‌کند که خداوند نه تنها از نقصان و کاستی به دور است و پدیدآورنده فانیان و نیستان است بلکه بی‌نیاز کننده نیز هست:

گر تو پاکی از خطر وز نیستی نیستان را موجد و مغنیستی
مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۳۹۱۲

به اعتقاد مولانا نه تنها انسان بلکه تمام هستی و همه آفرینش تنها در برابر حق ابراز نیازمندی می‌کنند و همه نسبت به ماسوی لله بی‌نیازی نشان می‌دهند:

میزید خوش عیش بی‌زیر و زبر	اندر این عالم هزاران جانور
بر درخت و برگ شب ناساخته	شکر می‌گوید خدا را فاخته
که اعتقاد رزق بر توست ای مجیب	حمد می‌گوید خدا را عندلیب
از همه مردار بپریده امید	باز دست شاه را کرده نوید

(همان: ۲۲۹۴-۲۲۹۱)

بی‌نیازی حقیقی

مولانا دست‌یابی به استغنای حقیقی را در گرو دوری از هوی و هوس و تعلقات مادی می‌داند و در این صورت است که به کمال روحی و معنوی می‌توان دست یافت.

غرة المسکن أحاذرُها أنقلی یا نفس سافرِ للغنا
(همان، ج ۳: ۱۹۲۸)

(از فریفته شدن به منزل و مأوا می‌پرهیزم. ای نفس، برای رسیدن به مرتبه بی‌نیازی و استغنای حقیقی سفر کن)

سالک در مرتبه استغنا و بی‌نیازی می‌تواند از دریای حقیقت بدون واسطه آب معانی را بنوشد هر چند که پیش از آن، یاران عاشق و عارفان صادق واسطه‌ای برای کسب ذوق و معانی بوده‌اند.

عکس چندان باید از یاران خوش که شوی از بهره بی‌عکس آب کش

عکس کاؤل زد تو آن تقلید دان چون پیایی شد شود تحقیق آن

(همان، ج ۲: ۵۶۷-۵۶۶)

پیامبر(ص) نمونه کامل انسانی است که به مرحله استغنائی حقیقی رسیده به گونه‌ای که در شب معراج سرمه (مازاغ البصر و ما طغی) در چشم می‌کشد:

آنکه او از مخزن هفت آسمان	چشم و در بر بست روز امتحان
از پی نظارها و حور و جان	پر شده آفاق هر هفت آسمان
خویشتن آراسته از بهر او	خود ورا پروای غیر دوست کو
آن چنان برگشته از اجلال حق	که در او هم ره نیابد آل حق

(همان، ج ۱: ۳۹۵۲-۳۹۴۹)

۳- نتیجه‌گیری

فقر و غنا از موضوعاتی است که قرآن کریم با تاکید خاصی به آن‌ها اشاره نموده و در خلال آیات، این دو موضوع به دو گونه مطرح شده است. دسته‌ای از آیات قرآن تنها به فقر ظاهری که همان فقر مادی است، اشاره کرده اند اما دسته دیگری از آیات فقر و غنا را فراتر از معانی مادی آن دانسته و برای این دو انواعی ذکر کرده‌اند.

به اعتقاد مولانا نیز فقر ذاتی چون متضمن بی‌نیازی از خلق است باعث عزت و سربلندی است نه خواری، بنابراین فقر وجودی انسان نیز نوعی فقر ذاتی محسوب می‌شود. نوعی دیگر از فقر، واقعی (حقیقی) است که منظور از آن نداشتن کار نیک و حسنه در سرای باقی و آخرت است که مولوی از آن تحت عنوان برگ بی‌برگی یاد می‌کند یعنی عدم تعلق به دنیا، مادیات و رهایی از هوی و هوس دنیوی. فقر روحی و ذهنی که نوعی از فقر نفسانی است و انسان را به کفران نعمت و فراموشی ذکر خداوند می‌رساند در مثنوی مولانا در قالب قصه اعرابی درویش و ماجرای زن او بیان شده است.

فقر انتخابی در مثنوی به عنوان پناهگاهی مطمئن برای انسان در نظر گرفته شده است و نمونه آن صوفی است که جامه فقر بر تن می‌پوشد و این فقر برای او عین استغنا می‌شود. از دیدگاه قرآن، غنا (ثروت) به عنوان یک وسیله بسیار موثر و کارساز در زندگی انسان‌ها دانسته شده و از آن تعبیر به خیر گردیده است بنابراین باید گفت که قرآن هیچ گاه غنا و بی‌نیازی را مذموم نشمرده همان‌طور که مولانا در مثنوی گران سنگ خود ثروت و انسان را به دریا و کشتی از آن نظر که در یک موقعیت او را غرق می‌کند و شخصیت او را محو

می‌سازد و در موقعیت دیگر شخصیت او را به تکامل و پختگی می‌رساند، تشبیه نموده است. استغنا در مثنوی به دو شاخه استغناى حق و استغناى بنده تقسیم شده است. استغناى حق یعنی این‌که حق تعالی از همه چیز و همه کس بی‌نیاز است و این بندگان هستند که به او نیازمندند همان گونه که در قرآن آمده است: «یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله و هو الغنى الحمید» اما استغناى بنده یعنی بی‌نیازی خلق از ماسوی الله و این‌که خلق از هر چه غیر خدا دست بشوید و تنها نیاز و احتیاج خود را به سوی خالق بی‌نیاز مطرح نماید.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن عربی، محمد بن عبد الله بن ابوبکر. (بی‌تا). احکام قرآن. بیجا
- ۳- انقروی، رسوخ الدین اسماعیل. (۱۳۷۴). شرح کبیر بر مثنوی، ترجمه عصمت ستار زاده، تهران: انتشارات زرین.
- ۴- بیستونی، محمد. (۱۳۷۷). فقر و ثروت از دیدگاه اسلام، تهران: همگامان چاپ.
- ۵- حسینی جرجانی، سید امیر ابو الفتح. (۱۴۰۴). آیات الاحکام، تهران: انتشارات نوید.
- ۶- حسینی، سید هادی. (۱۳۸۰). دیده شناسی فقر و توسعه. مشهد: دفتر تبلیغات خراسان.
- ۷- خسروی حسینی، سید غلامرضا. (۱۳۷۵). ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، تهران: انتشارات مرتضوی.
- ۸- زمانی، کریم. (۱۳۸۴). شرح جامع مثنوی، چاپ شانزدهم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۹- سجادی، جعفر. (۱۳۷۰). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ اول، تهران: انتشارات طهوری.
- ۱۰- شریف رضی. (۱۳۷۹). نهج البلاغه، قم: انتشارات دارالهجره.
- ۱۱- شهیدی، جعفر. (۱۳۸۰). شرح مثنوی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۲- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۷۲). المیزان فی تفسیر قرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ۱۳- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- ۱۴- طبری کیه‌رایی، ابوالحسن علی بن محمد. (۱۴۰۵). احکام القرآن، چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العلمیه.

- ۱۵- فاضل مقداد، جمال‌الدین مقداد بن عبدالله. (۱۴۱۹). کنز‌العرفان فی فقر‌القرآن، چ اول، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
- ۱۶- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۷۵). شرح مثنوی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی،
- ۱۷- ----- (۱۳۶۶). احادیث مثنوی، چاپ چهارم، تهران: امیر کبیر.
- ۱۸- لاهیجی، محمد. (۱۳۷۴). مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز، تعلیقات رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: زوار.
- ۱۹- مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۴). بحار الانوار الجامعة لِذُرْرِ الاخبارِ الاثمةِ الاطهار علیهم السلام، بیروت: موسسه الوفا.
- ۲۰- مستملی بخاری، ابو ابراهیم. (۱۳۶۶). شرح‌التعرف لمذهب‌التصوّف، ترجمه محمد جواد شریعت، تهران: اساطیر.
- ۲۱- مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۶۳)، مثنوی معنوی (۱۸)، تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام پور جوادی، تهران: امیرکبیر.